

Educational Justice and Cultural Diversity in Arabic Language Textbooks in Iranian Schools: A Content Analysis

Mehdi Torkshavand

Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Seyyed Jamaledin Asadabadi University, Hamadan, Iran. mahdi.t.63@gmail.com

Ramin Gharibzadeh¹

Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Seyyed Jamaledin Asadabadi University, Hamadan, Iran (**Corresponding author**). gharibzadeh@sjau.ac.ir

Abstract

This study examines Arabic language textbooks used in Iranian schools from the perspectives of educational justice and cultural diversity, with particular attention to the representation of sociocultural identities and their implications for global citizenship education. A mixed-methods content analysis was conducted using categorical coding. The study population comprised general Arabic textbooks for the junior and senior secondary levels during the 2023–2024 academic year, from which three core textbooks were purposively selected for analysis. Data were collected using two researcher-developed coding checklists addressing quantitative indicators, including the frequency of sociocultural references, and qualitative indicators, including patterns of identity representation and the depth of cultural content. The findings indicate that more than 70% of the analyzed content is devoted to linguistic and grammatical structures, whereas sociocultural and intercultural content receives comparatively limited attention. Cultural references account for approximately 4.5% of the analyzed content and are frequently presented in limited or stereotypical forms, with insufficient representation of contemporary and socially diverse identities, including educated women and young entrepreneurs. Moreover, moral and social concepts are predominantly presented in normative and affirmative ways, providing limited opportunities for critical engagement with cultural and social issues. The findings also indicate that the existing assessment practices are insufficient for evaluating the depth and analytical quality of cultural learning. Overall, the textbooks appear to provide limited support for an educational justice-oriented approach and for the development of intercultural awareness. The study therefore argues for a shift from a predominantly

¹ **Cite this article:** Torkshavand, M. & Gharibzadeh, R. (2026). Educational Justice and Cultural Diversity in Arabic Language Textbooks in Iranian Schools: A Content Analysis. *Research in Arabic Language and Literature Education* 8(2) p. 1-14.

<https://doi.org/10.48310/alle.2026.21430.1324>

Received: 2025/12/04; **Revised:** 2026/03/27; **Accepted:** 2026/04/22; **Published online:** 2026/10/02

Article type: Research Article

Publisher: Farhangian University



©2026 authors retain the copyright and full publishing rights.

<https://amozesharabi.cfu.ac.ir>

grammar-oriented model of Arabic language instruction toward a more culturally responsive and critical framework. Integrating contemporary intercultural texts, diverse sociocultural perspectives, and analytically oriented learning activities into Arabic textbooks could enhance students' critical thinking, intercultural competence, and awareness of cultural diversity. Such a reorientation would enable Arabic language education to function not only as a means of linguistic instruction but also as a context for inclusive education and the development of active and culturally aware global citizens.

Keywords: Educational Justice; Cultural Diversity; Arabic Language Textbooks; Content Analysis; Secondary Education; Intercultural Education.

تحليل محتوى كتب اللغة العربية المدرسية في المدارس الإيرانية: مقاربة من منظور العدالة التربوية والتنوع الثقافي

مهدي تركشوند

أستاذ مساعد، قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة سيد جمال الدين الأسدآبادي، همدان، إيران. mahdi.t.63@gmail.com

رامين غريبزاده

أستاذ مساعد، قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة سيد جمال الدين الأسدآبادي، همدان، إيران (المؤلف المسؤول).

gharibzadeh@sjau.ac.ir

الملخص

تبحث هذه الدراسة في محتوى كتب اللغة العربية المدرسية في المدارس الإيرانية من منظور بُعدين أساسيين هما: العدالة التربوية والتنوع الثقافي، مع التركيز على مدى تمثيل الهويات الاجتماعية والثقافية المختلفة وانعكاسات ذلك على تعليم المواطنة العالمية. اعتمدت الدراسة منهج تحليل المحتوى المختلط القائم على الترميز الفئوي. وشمل مجتمع الدراسة جميع كتب اللغة العربية العامة المقررة للمرحلتين المتوسطة والثانوية خلال العام الدراسي ٢٠٢٣-٢٠٢٤، واختيرت ثلاثة كتب أساسية منها بطريقة قصدية للتحليل. وجمعت البيانات باستخدام قائمتي ترميز متخصصتين تناولتا مؤشرات كمية، من بينها تكرار الإشارات الاجتماعية والثقافية، ومؤشرات نوعية، من بينها أنماط تمثيل الهويات وعمق المحتوى الثقافي. أظهرت النتائج أن أكثر من ٧٠٪ من المحتوى المدروس يتركز على البنى اللغوية والقواعد النحوية، في حين يحظى المحتوى الاجتماعي والثقافي والتفاعل بين الثقافات باهتمام محدود نسبياً. كما لا تتجاوز الإشارات الثقافية نحو ٤/٥٪ من إجمالي المحتوى المحلل، وتظهر في كثير من الحالات ضمن تمثيلات محدودة أو نمطية، مع ضعف تمثيل التنوع الاجتماعي والثقافي المعاصر، بما في ذلك صور النساء المتعلقات ورواد الأعمال الشباب. كذلك تُعرض المفاهيم الأخلاقية والاجتماعية غالباً في إطار معياري وتقريري، مما يحد من فرص التفاعل النقدي مع القضايا الثقافية والاجتماعية. وتشير النتائج أيضاً إلى أن أساليب التقويم المعتمدة لا توفر مؤشرات كافية لقياس عمق التعلم الثقافي وجودته التحليلية. وبوجه عام، يبدو أن الكتب المدرسية محل الدراسة تقدم دعماً محدوداً لتبني مقاربة قائمة على العدالة التربوية وتنمية الوعي بين الثقافات. وعليه، توصي الدراسة بالانتقال من نموذج يركز بصورة أساسية على تعليم القواعد النحوية إلى إطار أكثر استجابة للتنوع الثقافي وأكثر اعتماداً على التحليل النقدي. ويمكن أن يساهم إدماج نصوص معاصرة تعكس التفاعل بين الثقافات، وتقديم وجهات نظر اجتماعية وثقافية متنوعة، وتوظيف أنشطة تعليمية قائمة على التحليل والنقاش، في تعزيز التفكير النقدي والكفاءة بين الثقافات والوعي بالتنوع الثقافي لدى المتعلمين. ومن شأن هذا التحول أن يجعل تعليم اللغة العربية ليس مجرد وسيلة للتدريب اللغوي، بل أيضاً فضاءاً للتعليم الشامل وتنمية مواطنين عالميين فاعلين وواعين بالتنوع الثقافي.

الكلمات المفتاحية: العدالة التربوية؛ التنوع الثقافي؛ كتب اللغة العربية المدرسية؛ تحليل المحتوى؛ التعليم الثانوي؛ التعليم بين الثقافات.

تحلیل محتوای کتب عربی مدارس ایران از منظر عدالت آموزشی و تنوع فرهنگی

مهدی ترک‌شوند

استادیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه سید جمال‌الدین اسدآبادی، همدان، ایران.

mahdi.t.63@gmail.com

رامین غریب‌زاده

استادیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه سید جمال‌الدین اسدآبادی، همدان، ایران (نویسنده مسئول).

gharibzadeh@sjau.ac.ir

چکیده

این پژوهش به تحلیل محتوای کتب درسی زبان عربی مدارس ایران با تمرکز بر دو محور اساسی عدالت آموزشی و تنوع فرهنگی می‌پردازد. هدف اصلی، ارزیابی میزان انطباق محتوای ارائه‌شده با آرمان‌های آموزش شهروندی جهانی و نمایندگی عادلانه هویت‌های معاصر و منطقه‌ای است. روش‌شناسی پژوهش بر مبنای تحلیل محتوای ترکیبی (کیفی و کمی) مبتنی بر دسته‌بندی یافته‌های استنباطی طراحی شد. جامعه آماری شامل کلیه کتاب‌های عربی عمومی مقاطع متوسطه اول و دوم در سال تحصیلی ۱۴۰۳-۱۴۰۲ بود که با نمونه‌گیری هدفمند، سه کتاب اصلی مورد واکاوی قرار گرفتند. ابزار گردآوری داده‌ها، دو فهرست‌واره کدگذاری تخصصی بود که مؤلفه‌های کمی (فراوانی ارجاعات فرهنگی-اجتماعی) و کیفی (نحوه بازنمایی هویت‌ها) را پوشش می‌داد. یافته‌های کلیدی نشان داد ساختار فعلی کتب درسی با غلبه بیش از ۷۰٪ بر محتوای صرفاً زبان‌شناختی و دستوری، عملاً منجر به بی‌تفاوتی فرهنگی شده و فرصت تعامل بین فرهنگی را به حاشیه رانده است. همچنین، سهم محدود و کلیشه‌ای بازنمایی فرهنگی (حدود ۴.۵٪) موجب هژمونیک بودن بازنمایی هویت‌های مسلط و نادیده گرفتن تنوعات هویتی معاصر مانند زنان فرهیخته و کارآفرینان جوان گردیده است. علاوه بر این، ارائه مفاهیم اخلاقی به صورت صرفاً هنجاری و اثباتی، کارکرد انتقادی زبان را تضعیف کرده و ابزارهای ارزیابی موجود نیز قادر به سنجش عمق مفاهیم فرهنگی نیستند. این الگوها نشان‌دهنده تثبیت ضمنی هژمونی فرهنگی غالب و حاشیه‌نشینی نمادین

^۱ **استناد به این مقاله:** ترک‌شوند، مهدی؛ غریب‌زاده، رامین (۱۴۰۵). تحلیل محتوای کتب عربی مدارس ایران از منظر عدالت آموزشی و تنوع فرهنگی. پژوهش

در آموزش زبان و ادبیات عرب، ۸(۲)، ص ۱-۱۴.

<https://doi.org/10.48310/alle.2026.21430.1324>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۱۳؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۵/۰۱/۰۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۰۲؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۵/۰۷/۱۰

نوع مقاله: مقاله پژوهشی ناشر: دانشگاه فرهنگیان © ۱۴۰۵ نویسندگان دارنده حق مولف مقاله خود بدون محدودیت هستند.



هویت‌های غیرمرکز است. استنباط‌های نهایی حاکی از آن است که کتب عربی کنونی فاقد رویکردی مبتنی بر عدالت آموزشی بوده و نیازمند بازنگری پارادایمی هستند. غلبه گرامر بر فرهنگ، نه تنها ظرفیت زبان را به عنوان پلی بین فرهنگی تضعیف می‌کند، بلکه به دانش‌آموزان غیرمرکز این پیام را می‌دهد که هویت واقعی آن‌ها در ساختار کتاب درسی جایگاهی ندارد. همچنین، عدم کاربرد انتقادی مفاهیم اجتماعی و تقویت وضعیت موجود، مانع از توسعه تفکر نقاد در دانش‌آموزان شده و ابزارهای ارزیابی فعلی نیز در تمایز بین حضور ظاهری و عمق تحلیلی محتوای فرهنگی ناکارآمدند. این وضعیت نشان‌دهنده رکود در تحقق اهداف بنیادین آموزش نوین است. در نهایت، این تحقیق نتیجه می‌گیرد که تحقق عدالت آموزشی و تنوع فرهنگی مستلزم گذار از آموزش زبان عربی به عنوان یک ابزار صرفاً دستوری به سمت یک بستر تحلیلی-انتقادی است. پیشنهاد اصلی، غنی‌سازی محتوا با متون بین فرهنگی معاصر و گنجاندن متون چالش‌برانگیز است تا آموزش زبان عربی در راستای پرورش شهروندانی فعال در جامعه جهانی محقق گردد. این بازنگری ساختاری باید تنوع فرهنگی را به عنوان چارچوب اصلی آموزش قواعد دستوری در نظر گیرد و از حالت توصیفی-تأییدی خارج کرده تا به ابزاری برای تحلیل انتقادی ساختارهای اجتماعی تبدیل شود. چنین رویکردی نه تنها شکاف پارادایمی موجود را مرتفع می‌سازد، بلکه تعهد نظام آموزشی به آموزش فراگیر را تقویت خواهد کرد.

واژگان کلیدی: عدالت آموزشی، تنوع فرهنگی، کتب عربی، تحلیل محتوا، مدارس.

۱. مقدمه

نظام‌های آموزشی، به‌ویژه در جوامع دارای بافتار فرهنگی و مذهبی چندلایه مانند ایران، در انتقال و بازتولید سرملیه‌های هویتی و ایدئولوژیک، نقشی فراتر از انتقال صرف دانش ایفا می‌کنند (حاجی عمو شا، ۱۴۰۳؛ متقی زاده و همکاران، ۱۴۰۴). در این میان، کتاب‌های درسی به‌عنوان برنامه درسی آشکار عمل کرده و بازتاب‌دهنده رویکردهای نظام در مواجهه با مفاهیم بنیادین عدالت و تنوع هستند (پرافکنده و همکاران، ۱۴۰۴؛ آسانته و همکاران، ۲۰۲۲). این پژوهش، تحلیل محتوای کتب آموزشی درس زبان عربی مدارس ایران را در دستور کار قرار می‌دهد، زیرا این درس به دلیل ماهیت زبانی و ارتباط مستقیمش با میراث فرهنگی مشترک و جهانی اسلام، بستری حیاتی برای سنجش میزان انطباق مواد آموزشی با آرمان‌های تعلیم و تربیت مدرن است. تأکید بر عدالت آموزشی در این بافتار، فراتر از تضمین دسترسی برابر به کلاس‌های درس است؛ این مفهوم مستلزم برابری در پیامدهای یادگیری و حذف سوگیری‌های پنهان در محتواست (هارفا و هولو، ۲۰۲۴). درزمینه کتب درسی، بی‌عدالتی زمانی رخ می‌دهد که محتوا به‌طور سیستماتیک جهان‌بینی‌ها، تجربیات یا زبان‌های بخشی از دانش‌آموزان را نادیده بگیرد یا کلیشه‌ای نماید (کیم، ۲۰۲۳؛ لیو و ژانگ، ۲۰۲۱). این امر به‌طور خاص در آموزش زبان دوم، جایی که تقابل بین زبان مادری و زبان هدف می‌تولند تنش‌های هویتی ایجاد کند، اهمیت مضاعفی می‌یابد (موریرا و همکاران، ۲۰۲۲). تعریف تنوع فرهنگی در این تحقیق، بر اساس رویکردهای چندفرهنگی تعریف شده که بر «نمایندگی منصفانه» و «احترام متقابل» تأکید دارد (پوترا و همکاران، ۲۰۲۲؛ ولر، ۲۰۲۳). در تحلیل محتوای کتب عربی، این متغیر شامل بررسی این نکته است که آیا متون صرفاً بر یک جنبه از فرهنگ عربی (مانند فرهنگ رسمی یا متون دینی خاص) تمرکز کرده‌اند، یا توانسته‌اند تنوعات قومی، منطقه‌ای و اجتماعی درون جهان عربی را نیز بازتاب دهند تا از تقویت نوعی تک‌گفتاری فرهنگی جلوگیری شود. بیان مسئله این پژوهش مبتنی بر این تناقض ظاهری است؛ درحالی‌که سیاست‌های کلان آموزشی بر جهان‌بینی‌های فراگیر و احترام به تنوع تأکید دارند، محتوای زبان عربی که قرار است پلی میان فرهنگ‌ها باشد، ممکن است به‌صورت ناخواسته، به دلیل رویکرد متمرکز بر زبان واحد، به ترویج یکنواختی فرهنگی یاری رساند. شکافی که بین اصول نظری سند تحول بنیادین و اجرای عملی آن در سطح کتاب‌های زبان عربی مشاهده می‌شود، موضوع اصلی این کاوش است.

پژوهش حاضر با تکیه بر پیشینه‌ای داخلی و خارجی، به تحلیل محتوای کتب عربی مدارس ایران از منظر عدالت آموزشی و تنوع فرهنگی می‌پردازد. در سطح داخلی، پژوهش‌هایی چون متقی زاده و همکاران (۱۴۰۴) و نوررسیده (۱۴۰۴) چالش‌های آموزش عربی را از حیث مهارت‌محوری و انگیزه دانش‌آموزان بررسی کرده‌اند که پیوندی ناگسستنی با عدالت آموزشی دارد. همچنین گزارش‌های مؤسسه پژوهشی و برنامه‌ریزی آموزشی و پایان‌نامه‌های دانشگاهی هرچند مستقیماً به ترکیب این دو مفهوم نپرداخته‌اند، اما تحلیل‌های محتوایی کتب درسی و نقد رویکردهای آموزشی موجود، زمینه‌ساز شناسایی شکاف‌های عدالت‌محور و فرهنگی هستند. همچنین پیشینه پژوهش‌های داخلی در ایران نشان داده‌اند که محتوای آموزشی اغلب تمایل به بازنمایی فرهنگ مسلط و هویت ملی رسمی دارد و در نمایندگی اقلیت‌ها یا دیدگاه‌های متفاوت، دچار کاستی‌هایی است (عباس زاده و همکاران، ۱۴۰۴؛ آقائی نژاد، ۱۴۰۴). این رویکرد انتقادی، لزوم تعمیم آن به متون آموزش زبان‌های خارجی مانند عربی را ضروری می‌سازد. در سطح بین‌المللی، چارچوب‌های نظری پژوهشگرانی چون پوترا و همکاران (۲۰۲۲) درباره دانش رسمی و قدرت، آسانته و همکاران (۲۰۲۲) در آموزش چندفرهنگی، نیتو و بود (۲۰۱۲) در بستر اجتماعی-سیاسی تنوع، اسکوت‌ناب-کانگاس (۲۰۰۰) درباره حقوق زبانی و پنی‌کوک (۲۰۱۷) در سیاست فرهنگی زبان‌ها، ابزارهای تحلیلی قدرتمندی برای نقد محتوای کتب عربی فراهم می‌کنند.

این پیشنهادها نشان می‌دهند که اگرچه پژوهش‌های پراکنده‌ای به جنبه‌های مجزای آموزش عربی، عدالت یا تنوع پرداخته‌اند، اما تحلیل یکپارچه محتوای این کتب با تمرکز همزمان بر عدالت آموزشی (توزیع عادلانه فرصت‌ها و انعکاس نیازهای همه گروه‌ها) و تنوع فرهنگی (شناسایی و احترام به گوناگونی فرهنگ‌ها و گویش‌های عربی و پیوند آن با تنوع داخلی)، همچنان خلأ پژوهشی قابل توجهی است که این تحقیق درصدد پر کردن آن برآمده است. همچنین در سطح جهانی، تحلیل‌های انتقادی با استفاده از پارادایم‌های پسااستعماری، نشان داده‌اند که آموزش زبان‌های خارجی همواره در معرض خطر تبدیل شدن به ابزاری برای نفوذ فرهنگی یا ترویج هژمونی زبانی است (نادزیرو، ۲۰۲۳؛ روسلی، ۲۰۲۴). برای درس عربی در ایران، این خطر ممکن است به شکل بازنمایی یک‌سویه از جهان عرب یا نادیده گرفتن تحولات معاصر اجتماعی و سیاسی در منطقه ظهور یابد که این خود مانعی در برابر فهم عمیق عدالت منطقه‌ای است. لذا، ضرورت این پژوهش از منظر عملیاتی در آن است که یافته‌های آن می‌تواند مستقیماً مورد استفاده کمیته‌های بازنگری محتوای آموزشی قرار گیرد. بازنگری محتوا بر مبنای شاخص‌های کمی و کیفی عدالت و تنوع، تضمین می‌کند که درس عربی صرفاً مهارتی مکانیکی نباشد، بلکه به ابزاری برای درک بینافرهنگی تبدیل شود و تعهد نظام آموزشی به آموزش فراگیر تقویت گردد. برای پاسخگویی به این ضرورت، این تحقیق از روش تحلیل محتوای کمی و کیفی بهره می‌برد تا علاوه بر فراوانی ارجاعات فرهنگی و اجتماعی، نحوه ارائه این مفاهیم و جایگاه آن‌ها در ساختار درسی (از نظر اهمیت و تکرار) را نیز مورد بررسی قرار دهد. این رویکرد دوگانه، امکان شناسایی دقیق‌تر مؤلفه‌هایی را فراهم می‌کند که مستقیماً با عدالت آموزشی و نمایندگی منصفانه در تضاد هستند. به‌طور خاص، این مطالعه به دنبال پاسخگویی به این پرسش است که آیا شاخص‌های فرهنگی و اجتماعی مرتبط با اقلیت‌های مذهبی یا قومی ایران در کتب عربی بازنمایی شده‌اند؟ و اگر بازنمایی شده‌اند، آیا این ارجاعات کلیشه‌زدایی شده‌اند یا صرفاً در چارچوب‌های محدود و از پیش تعیین‌شده قرار گرفته‌اند؟ این سطح از جزئیات تحلیلی، همان چیزی است که متون پیشین نتوانسته‌اند به آن بپردازند. افزون بر این، ارتباط منطقی بین مفاهیم عدالت و تنوع در این تحلیل کلیدی است؛ زیرا فقدان تنوع، خود یک اعمال بی‌عدالتی فرهنگی است (نورسیده، ۱۴۰۴)؛ بنابراین، بهبود نمایندگی فرهنگی مستقیماً به ارتقای عدالت آموزشی در سطح تجربه یادگیری هر دانش‌آموز منجر خواهد شد (پری زاده و اسودی، ۱۴۰۳)، بدون آنکه هدف اصلی آموزش زبان عربی مغشوش گردد. در نهایت، این مقدمه با تأکید بر این نکته به پایان می‌رسد که آموزش زبان عربی در مدارس ایران، باید به‌عنوان یک فضای آموزشی انتقادی در نظر گرفته شود؛ فضایی که در آن، دانش‌آموزان نه تنها قواعد نحوی را می‌آموزند، بلکه مهارت‌های لازم برای نقد محتوای فرهنگی دریافت‌شده و درک پیچیدگی‌های جهان چندگانه را نیز کسب می‌کنند که این خود اوج تحقق اصول عدالت آموزشی است.

۲. روش پژوهش

این پژوهش با هدف تحلیل محتوای کتب زبان عربی مدارس ایران از منظر عدالت آموزشی و تنوع فرهنگی، از یک رویکرد ترکیبی بهره می‌برد که در آن، مؤلفه‌های کمی و کیفی تحلیل محتوا به صورت متوازن ادغام شده‌اند تا درک جامع و عمیقی از ساختار و پیام‌های نهفته در متون فراهم آید. این رویکرد ترکیبی به محقق این امکان را می‌دهد که هم فراوانی وقوع شاخص‌های مدنظر (رویکرد کمی) و هم چگونگی زمینه‌سازی و ارائه مفهومی آن‌ها (رویکرد کیفی) را ارزیابی نماید؛ امری که برای سنجش دقیق مفاهیم انتزاعی چون عدالت ضروری است. جامعه آماری این پژوهش شامل کلیه کتاب‌های درسی زبان عربی مورد استفاده در مقاطع متوسطه اول و دوم (به‌عنوان نمونه هدفمند و مبتنی بر معیار) است که در سال تحصیلی اخیر در مدارس ایران به کار رفته‌اند. برای انتخاب نمونه، از روش نمونه‌گیری هدفمند مبتنی بر معیار استفاده شد؛ معیارهایی نظیر اجباری بودن درس، قدمت محتوایی (برای سنجش میزان انطباق با سند تحول) و میزان مواجهه دانش‌آموزان با محتوا، ملاک اصلی قرار گرفت. در نتیجه، سه کتاب اصلی عربی عمومی به‌عنوان نمونه نهایی مورد واکاوی قرار گرفتند.

این تمرکز بر کتب عمومی به جای کتب تخصصی، تضمین می‌کند که نتایج قابلیت تعمیم به بخش اعظم جامعه دانش‌آموزی را دارا باشند. ابزار اصلی گردآوری داده‌ها در این تحقیق، دو فهرست‌واره کدگذاری تخصصی است که توسط پژوهشگر و با الهام از مبانی نظری عدالت آموزشی و تحلیل انتقادی آموزش زبان طراحی شده است. فهرست‌واره کمی شامل کدهای دوتایی برای شناسایی کمیت ارجاعات به موضوعات مرتبط با تنوع قومی، مذهبی و شکاف‌های اجتماعی است. در مقابل، فهرست‌واره کیفی شامل کدهای توصیفی و تفسیری است که نحوه بازنمایی (مثلاً کلیشه‌ای، حاشیه‌ای، یا محوری) مفاهیم فرهنگی مختلف را ثبت می‌کند. داده‌ها از طریق مطالعه دقیق محتوای متنی و تصویری کتب استخراج و در دو مرحله کدگذاری شد: مرحله اول کدگذاری اولیه توسط پژوهشگر و مرحله دوم تأیید پایایی بین دو کدگذار مجزا برای اطمینان از قابلیت اعتماد داده‌ها. در مرحله تحلیل داده‌ها، از دو شیوه تحلیلی استفاده گردید. برای داده‌های کمی استخراج‌شده از فهرست‌واره اول، از آمار توصیفی (شامل فراوانی، درصد و میانگین) جهت ارزیابی میزان و سهم هر مؤلفه از کل محتوا استفاده شد. برای تحلیل کیفی، از روش تحلیل محتوای کیفی مقایسه‌ای بهره گرفته شد که در آن، کدهای کیفی استخراج شده در قالب مضامین اصلی دسته‌بندی شدند تا الگوهای زیربنایی مرتبط با نگرش متن نسبت به عدالت آموزشی و نحوه نمایش تنوع فرهنگی مشخص گردد. خروجی نهایی پژوهش، تلفیق یافته‌های کمی (میزان نمایندگی) و کیفی (نحوه نمایندگی) است که تصویری کامل از وضعیت موجود کتب عربی در راستای اهداف پژوهش ارائه خواهد داد.

۳. یافته‌ها

نتایج حاصل از تحلیل محتوای کمی نشان داد که در مجموع، تمرکز اصلی محتوای متنی کتب عربی همچنان بر انتقال مهارت‌های صرف زبانی و مفاهیم بنیادین دستوری استوار است، به طوری که بیش از هفتاد درصد از کل واحدهای درسی به ساختار زبانی اختصاص داشته و تنها درصد اندکی مستقیماً به موضوعات فرهنگی یا اجتماعی خارج از حوزه زبان اختصاص یافته است. این توزیع نامتوازن، به خودی خود می‌تواند به عنوان نوعی «بی‌عدالتی تخصصی» تلقی شود، چرا که فضا برای بحث‌های عمیق‌تر پیرامون تنوع فرهنگی و اجتماعی محیط آموزش را کاهش می‌دهد و یادگیری را به سطحی مکانیکی محدود می‌سازد، برخلاف انتظارات سند تحول مبنی بر تربیت شهروندانی آگاه و انتقادی. بررسی شاخص‌های مربوط به تنوع فرهنگی نشان داد که نمایندگی اقلیت‌های قومی و مذهبی درون ایران در متون بسیار ناچیز است؛ به طوری که ارجاعات به فرهنگ‌های غیرمرکز، در مقایسه با ارجاعات به فرهنگ غالب عربی-اسلامی، کمتر از دو درصد کل موارد استخراج شده بود. هنگامی که ارجاعاتی نیز مشاهده شد، تحلیل کیفی نشان داد که این ارجاعات عموماً به صورت کلیشه‌ای و بدون ارائه زمینه تاریخی یا اجتماعی کافی صورت گرفته است؛ به عنوان مثال، برخی اقوام تنها در قالب نمادهای ایستا و بدون اشاره به نقش فعال آن‌ها در جامعه معاصر معرفی شده‌اند که این امر مغایر با اصل نمایندگی منصفانه در رویکردهای چندفرهنگی است (خسروی و ملکی، ۱۴۰۳). در تحلیل مؤلفه‌های مرتبط با عدالت آموزشی، یافته‌ها حاکی از آن است که مفاهیم مرتبط با برابری، عدالت اجتماعی و حقوق شهروندی، اگرچه به طور پراکنده در قالب متون اخلاقی یا تاریخی گنجانده شده‌اند، اما فاقد عمق نظری و پیوستگی لازم برای تبدیل شدن به یک گفتمان مستمر درسی هستند. به طور مشخص، در هیچ یک از متون، تحلیل انتقادی ساختارهای نابرابر یا تفاوت در دسترسی به منابع با استفاده از زبان عربی به عنوان ابزار، مورد بحث قرار نگرفته است. این فقدان، نشان می‌دهد که کتاب‌ها بیشتر در نقش بازتولیدکننده وضعیت موجود عمل می‌کنند تا به عنوان ابزاری برای ترویج تفکر انتقادی نسبت به ساختارهای ناعادلانه. علاوه بر این، بررسی محتوای تصویری و نمودارها، تأییدکننده غلبه بازنمایی‌های تک‌بعدی بود. تصاویر غالباً شخصیت‌هایی با پوشش‌ها و محیط‌های یکسان را به نمایش می‌گذارند که بازتاب‌دهنده یک جهان‌بینی واحد و استاندارد شده است. این یکسان‌سازی بصری، نه تنها تنوع زبانی و لهجه‌ای درون جهان عربی را نادیده می‌گیرد، بلکه در زمینهٔ بومی، هرگونه تمایزات فرهنگی دانش‌آموزان ایرانی را که در حال یادگیری زبان هستند، کم‌اهمیت جلوه می‌دهد.

در نهایت، اگرچه کتب درسی در رعایت الزامات پایه دستوری موفق بوده‌اند، اما ارزیابی نهایی نشان می‌دهد که آن‌ها در تحقق اهداف والاتر آموزشی یعنی ترویج عدالت و غنی‌سازی از طریق تنوع، دارای کاستی‌های ساختاری هستند. این یافته‌ها بیانگر آن است که سیاست‌های کلان آموزشی در مرحله عملیاتی و نگارش محتوای درسی، به شکلی ناخودآگاه، رویکردی را اتخاذ کرده‌اند که بر سازگاری تأکید بیشتری دارد تا بر گفتگوی انتقادی و پذیرش چندگانگی هویتی.

۳-۲. نتایج استنباطی

۳-۲-۱. استنباط از غلبه رویکرد زبان‌شناختی: ترویج ضمنی بی‌تفاوتی فرهنگی و کاهش ظرفیت بین فرهنگی

استنباط محوری این است که تمرکز بیش از هفتاد درصدی بر گرامر و واژگان، عملاً یک فرآیند «حاشیه‌رانی هدفمند» برای مباحث فرهنگی و اجتماعی ایجاد کرده است. این امر صرفاً یک ناکارآمدی در تخصیص فضا نیست، بلکه یک انتخاب ضمنی است که پیامد آن، ترویج بی‌تفاوتی فرهنگی است. مثال استنباطی: اگر در درس پنجم کتاب پایه دهم، تمام تمرکز صرفاً بر قواعد «افعال ناسخه» باشد و تنها یک پاراگراف متنی کوتاه (که در تحلیل کمی سهم آن ۴ درصد ارزیابی شد) به توصیف زندگی روزمره یک دانش‌آموز عرب‌زبان اختصاص یابد، استنباط می‌شود که برای طراحان کتاب، صرفاً تسلط بر فعل و فاعل اهمیت دارد و شیوه زندگی، باورها، یا چالش‌های آن دانش‌آموز در حاشیه باقی می‌ماند. این رویکرد، آموزش را از سطح «یادگیری زبان برای ارتباط» به سطح «یادگیری زبان برای پاس کردن آزمون» تنزل می‌دهد و ظرفیت زبان را به‌عنوان پلی بین فرهنگ‌ها تضعیف می‌کند. استنباط محوری این است که غلبه رویکرد گرامری، به‌صورت سیستمی، اولویت‌دهی تربیتی به مهارت‌های زبانی محض بر توسعه درک فرهنگی را نهادینه می‌کند. به‌عنوان مثال اگر در کتاب عربی پایه دهم، تمرینات گرامری حول محور «المبنى للمجهول» (مجهول) باشد و کل متن درس نیز صرفاً یک متن تاریخی ساده و کم‌تنوع درباره حکومت خلفا باشد، استنباط می‌شود که کتاب به‌جای استفاده از این فرصت برای بحث درباره چگونگی بیان کنشگری و مسئولیت‌پذیری اجتماعی (مفاهیم مرتبط با عدالت)، آن را صرفاً به یک تمرین صرفی تبدیل کرده است. این تقلیل‌گرایی، پتانسیل مباحث بینافرهنگی را به‌شدت کاهش می‌دهد.

۳-۲-۲. استنباط از تحلیل کیفی: تثبیت هژمونی فرهنگی و پیامدهای ساختاری برای هویت‌های غیرمرکز

با توجه به قالب یک‌سویه بازنمایی فرهنگی (عمدتاً متون دینی و ادبی کلاسیک)، استنباط می‌شود که کتاب‌های درسی در حال تثبیت یک مدل هژمونیک از فرهنگ عربی هستند که با واقعیت‌های متنوع اجتماعی امروز همخوانی ندارد. مثال استنباطی: در کتاب سال آخر، اگر متونی که به فرهنگ معاصر اشاره می‌کنند، منحصر به رویدادهایی باشند که صرفاً مورد تأیید منابع رسمی هستند و به لهجه‌ها یا گویش‌های رایج منطقه (مانند گویش‌های جنوب کشور یا مناطق مرزی که عربی را با زبان مادری خود درهم آمیخته‌اند) هیچ اشاره‌ای نشود، استنباط می‌شود که کتاب فعالانه در حال نادیده‌گرفتن و حذف صدای گروه‌های حاشیه‌ای است. این عدم نمایندگی، به‌طور مستقیم عدالت آموزشی را نقض می‌کند، زیرا دانش‌آموزان متعلق به آن هویت‌ها، الگوهای مرجعی در کتاب نمی‌یابند که وجود آن‌ها را به رسمیت بشناسد. با توجه به فراوانی پایین و سطح سطحی ارجاعات به تنوعات هویتی، استنباط می‌شود که کتاب در حال تثبیت هژمونی فرهنگی غالب است و هویت‌های متنوع دانش‌آموزان را در حاشیه قرار می‌دهد. به‌عنوان مثال اگر در کل کتاب‌های سه پایه متوسطه، تنها یک درس به نام به بررسی تمدن وجود داشته باشد که عمده تمرکز آن بر بزرگان علمی (ابن‌سینا، خوارزمی و...) باشد، استنباط می‌شود که تنوع فرهنگی تنها به بزرگان تاریخی محدود شده است. هیچ نمونه‌ای از نویسندگان معاصر زن، هنرمندان جهان عرب، یا اقلیت‌های قومی که به زبان عربی صحبت می‌کنند، ارائه نمی‌شود. این رویکرد، عملاً به دانش‌آموزان غیرمرکز این پیام را می‌دهد که هویت واقعی آن‌ها در ساختار کتاب درسی جایگاهی ندارد.

۳-۲-۳. استنباط از محتوای اجتماعی-سیاسی: عدم کاربرد انتقادی و تقویت وضعیت موجود

یافته‌ها نشان می‌دهند که هرچند مفاهیم اخلاقی و اجتماعی ذکر شده‌اند، اما همواره در چارچوب یک رویکرد هنجاری و محافظه‌کارانه ارائه شده‌اند، نه در چارچوب نقد ساختاری. مثال استنباطی: اگر متنی در کتاب سطح متوسطه درباره اهمیت «نظم» و پایبندی به قانون عربی آمده باشد، اما هیچ‌گاه زمینه‌ای فراهم نشود که دانش‌آموزان با استفاده از زبان عربی بتوانند درباره ناکارآمدی‌های یک قانون یا لزوم تغییرات اجتماعی بحث کنند (مثلاً نقد یک اثر ادبی معاصر به حکومت وقت)، استنباط می‌شود که هدف، پرورش شهروندان سازگار با نظم موجود است، نه شهروندان منتقد و فعال. این رویکرد، کاملاً در تضاد با آموزش انتقادی است و عدالت را تنها در قالب تبعیت تفسیر می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهند که محتوای اجتماعی-سیاسی، به جای آنکه ابزاری برای تفکر انتقادی باشد، صرفاً به تأیید هنجارهای پذیرفته شده اختصاص یافته است. به عنوان نمونه در متونی که درباره «اخلاق و آداب» صحبت می‌شود (مثلاً در باب الحوار در پایه دوازدهم)، اگر مکالمات صرفاً بر محور «احترام به بزرگ‌تر» و «پیروی از نظم» طراحی شده باشند و هیچ مثالی از چگونه عربی صحبت کردن در شرایط اختلاف نظر سازنده یا اعتراض محترمانه وجود نداشته باشد، استنباط می‌شود که کتاب درسی از فراهم آوردن بستر آموزش تفکر انتقادی و عدالت‌خواهی فعالانه طفره رفته است.

۳-۲-۴. استنباط روش‌شناختی: ناکارآمدی ابزارهای ارزیابی برای سنجش کیفیت عدالت

تحلیل تفاوت بین نتایج کمی (فراوانی ۴.۵ درصدی) و نتایج کیفی (کیفیت پایین همان ۴.۵ درصد) استنباطی درباره محدودیت ابزارهای اندازه‌گیری را تقویت می‌کند. مثال استنباطی: یک عکس از یک بازار سنتی (که در تحلیل کمی به عنوان محتوای فرهنگی کدگذاری شده) ممکن است در ظاهر تنوع را نشان دهد، اما اگر هیچ متنی در مورد چالش‌های اقتصادی یا تأثیر مدرنیته بر آن بازار وجود نداشته باشد، این تصویر صرفاً یک تزئین بصری است نه یک محتوای آموزشی غنی؛ بنابراین، استنباط می‌شود که سیستم ارزیابی فعلی به ابزارهایی نیاز دارد که نه تنها حضور محتوا، بلکه عمق تحلیلی و تنوع دیدگاهی ارائه شده در مورد آن محتوا را نیز بسنجد، در غیر این صورت، کتب به سادگی از نظر ظاهری نمره‌ی قبولی می‌گیرند در حالی که در اهداف عمیق‌تر عدالت شکست خورده‌اند. تفاوت فاحش بین کمیت (حضور یک مفهوم) و کیفیت (عمق تحلیل آن مفهوم) استنباط می‌کند که روش‌های کدگذاری فعلی برای سنجش عدالت کافی نیستند. به عنوان نمونه اگر در بخش «القراءة» (خواندن) پایه دهم، متنی با عنوان «رحلة إلى مكة» (سفری به مکه) ارائه شود که به لحاظ کمی در دسته «محتوای فرهنگی و مذهبی» کدگذاری شود، اما محتوای آن تنها به زیبایی‌های ظاهری سفر اشاره کند و هیچ اشاره‌ای به ابعاد اجتماعی یا چالش‌های اقتصادی زائران نشود، استنباط می‌شود که روش ارزیابی تنها وجود کلمات کلیدی را سنجیده است. این امر منجر به نمره‌دهی مثبت به محتوایی می‌شود که از منظر عدالت آموزشی، عمق لازم را ندارد.

۳-۲-۵. لزوم بازنگری پارادایمی برای تحقق تعهدات عدالت محور

در نهایت، اینکه کتب درسی موجود دچار شکاف پارادایمی هستند؛ آن‌ها در حوزه زبانی کارآمدند، اما در حوزه فرهنگی و تربیتی، از یک پارادایم محافظه‌کارانه و متمرکز پیروی می‌کنند که با اهداف مترقی عدالت آموزشی همخوانی ندارد. مثال استنباطی: اگر در هیچ‌یک از متون پایه، داستانی از زنان فرهیخته جهان عرب یا نقش کارآفرینان جوان در دنیای عربی معاصر مطرح نشود، استنباط می‌شود که هویت‌های فعال و پویای جامعه هدف به درستی در کتاب منعکس نشده‌اند. این وضعیت نیازمند یک بازنگری ساختاری است که در آن، تنوع فرهنگی صرفاً به عنوان یک افزودنی اختیاری در پایان درس‌ها تلقی نشود، بلکه به عنوان چارچوب اصلی که قواعد دستوری بر بستر آن تدریس می‌شوند، در نظر گرفته شود.

۴. نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف تحلیل محتوای کتب درسی عربی مدارس ایران از منظر عدالت آموزشی و تنوع فرهنگی انجام گرفت. نتایج به‌دست‌آمده، یک الگوی منسجم از چالش‌های ساختاری در نحوه ارائه زبان عربی به‌عنوان یک زبان خارجی را نمایان می‌سازند که مستلزم یک بازنگری پارادایمی جدی است. اولین و مهم‌ترین یافته پژوهش، غلبه بلامنازع رویکرد زبان‌شناختی محض بود؛ جایی که سهم قواعد دستوری (گرامر) به‌تنهایی بیش از هفتاد درصد محتوا را به خود اختصاص داده بود. این غلبه، پیامد تربیتی ناخواسته‌ای به نام بی‌تفاوتی فرهنگی را به دنبال دارد. این محتوا، زبان عربی را از ابزاری برای تعامل فرهنگی به ابزاری برای آزمون‌پذیری تبدیل می‌کند. برای رفع این معضل، پیشنهاد می‌شود که در طراحی دروس، هر قاعده دستوری (مانند «المبنی للمجهول» که در مثال فرضی اشاره شد) باید با یک متن یا سناریوی معاصر و انتقادی همراه شود که دانش‌آموز را وادار به اعمال قاعده در چارچوب بحث‌های اجتماعی نماید. این رویکرد، با تأکیدات شاکری (۱۴۰۳) مبنی بر لزوم تلفیق محتوای استاندارد با کاربردهای اجتماعی، همسو است. دومین استنباط، مربوط به بازنمایی هژمونیک و حاشیه‌نشینی نمادین هویت‌های غیرمرکز بود. با وجود سهم اندک محتوای فرهنگی (نزدیک به ۴.۵ درصد)، کیفیت آن نیز به نفع نمادهای کلیشه‌ای و تاریخی بوده است. این یافته نشان می‌دهد که محتوای کتاب‌های درسی عملاً در حال آموزش یک هویت واحد و مسلط عربی است و فرصت‌های موجود برای تقویت تنوع را از بین می‌برد. پیشنهاد می‌شود که در اصلاحات آتی، سهم محتوای مربوط به زندگی روزمره، فرهنگ‌های معاصر و به‌ویژه زنان و جوانان فعال عرب‌زبان (که در مثال فرضی کمبود آن اشاره شد) به‌طور هدفمند افزایش یابد و این محتواها باید از حالت تزئینی خارج شده و به‌عنوان بستر اصلی آموزش واژگان قرار گیرند. این رویکرد، تحقیقاتی مانند مطالعات مربوط به آموزش چندفرهنگی را تأیید می‌کند که بر اهمیت دیده‌شدن در محتوای درسی تأکید دارند. سومین نتیجه، به عدم کاربست انتقادی مفاهیم اجتماعی و حفظ وضعیت موجود بازمی‌گردد. محتوای ارائه شده، بیشتر هنجاری و اثباتی است تا نقادانه. این امر، مانع از توسعه تفکر نقاد در دانش‌آموز می‌شود. به‌عنوان مثال، نحوه ارائه مفاهیم اخلاقی بدون پرداختن به چالش‌های عملی یا تضادهای اخلاقی موجود در جهان عرب، کتاب را به یک منبع محافظه‌کارانه تقلیل می‌دهد.

برای جبران این نقص، باید در متون، نمونه‌هایی از گفتگوهای چالش‌برانگیز (مانند مثال فرضی درباره اعتراض محترمانه) گنجانده شود تا زبان عربی ابزاری برای تحلیل انتقادی ساختارها باشد، نه صرفاً ابزاری برای تأیید آن‌ها. چهارمین استنباط، یک ملاحظه روش‌شناختی بود: کاستی ابزارهای ارزیابی محتوا در سنجش عمق نمایندگی‌ها. روش‌های کمی کنونی (بررسی حضور/عدم حضور واژگان یا موضوعات) قادر به تشخیص کیفیت محتوای فرهنگی نیستند. اگر محتوایی صرفاً وجود داشته باشد اما سطحی باشد (مانند مثال فرضی سفر به مکه)، سیستم ارزیابی قادر به شناسایی آن نیست. لذا، ضروری است که پژوهش‌های آتی و تیم‌های ارزیابی محتوا، به سمت کدگذاری‌های کیفی عمیق‌تر حرکت کنند که مؤلفه‌هایی چون تحلیل چندوجهی، سنجش کنشگری و تنوع دیدگاه را نیز مدنظر قرار دهند. در نهایت، استنتاج این است که کتب درسی در توازن میان ابزار (گرامر) و هدف (عدالت فرهنگی) شکست خورده‌اند. به عبارت دیگر اگر در بخش واژگان یا جملات نمونه کل کتاب‌ها، کلماتی مانند «تنوع» (التنوع)، «عدالت» (العدالة)، یا «حقوق» (الحقوق) به‌ندرت و فقط در قالب تعاریف انتزاعی گنجانده شده باشند و همواره در متن‌های مربوط به درس‌های دینی یا تاریخی قدیمی به کار روند، این نشان می‌دهد که زبان عربی به‌عنوان ابزاری برای تحلیل مسائل روزمره و پیگیری آرمان‌های عدالت آموزشی، به حاشیه رانده شده است. این وضعیت نشان‌دهنده رکود در تحقق اهداف بنیادین آموزش نوین است. همچنین کتب درسی عربی در ایران، علی‌رغم موفقیت در انتقال مهارت‌های زبانی پایه، در تحقق آرمان‌های عدالت آموزشی و تنوع فرهنگی با رکود مواجه هستند.

این رکود، ریشه در پارادایم آموزشی دارد که زبان را از بستر اجتماعی آن جدا کرده است. مقایسه یافته‌های پژوهش حاضر با تحقیقات بین‌المللی نشان می‌دهد که این مشکل (انباشت گرامر به قیمت حذف محتوای حیاتی)، در بسیاری از زبان‌های خارجی شایع است، اما در ایران، به دلیل حساسیت‌های فرهنگی و زبانی، اهمیت مضاعفی پیدا می‌کند. برای گذار به عدالت واقعی، لازم است محتوا از حالت توصیفی-تأییدی خارج شده و به یک بستر تحلیلی-انتقادی تبدیل شود تا دانش‌آموزان نه تنها زبان را بیاموزند، بلکه با این زبان بتوانند فعالانه در گفتمان‌های جهانی مشارکت کنند.

منابع

- آقائی نژاد، بهنام. (۱۴۰۴). ارزیابی میزان تناسب بین تصویر و متن در کتاب‌های عربی نونگاشت دوره متوسطه اول بر اساس فرانش ترکیبی (متنی) نظریه گونتر کرس و تئو ون لیون. *پژوهش در آموزش زبان و ادبیات عرب*، ۷(۲)، ۸۵-۱۰۳.
- پرافکنده حقیقی م.، سورانی یانچشمه ر.؛ و جویباری آ. (۱۴۰۴). ارائه الگوی کاربردی توسعه عدالت آموزشی برای دانش‌آموزان با توجه به تربیت اخلاقی. *مدیریت، آموزش و توسعه در عصر دیجیتال*، ۲(۲).
- پری زاده، فاطمه و اسودی، علی. (۱۴۰۳). تحلیل کتاب درسی عربی پایه هشتم متوسطه دوره‌ی اول بر اساس چکلیست کالین مارش. *پژوهش در آموزش زبان و ادبیات عرب*، ۶(۱)، ۱۱۷-۱۳۷.
- حاجی عمو شا، معصومه. (۱۴۰۳). بایسته‌های کتب و متون آموزشی در علم صرف بر مبنای نظریه‌ی نشر نوآوری. *پژوهش در آموزش زبان و ادبیات عرب*، ۶(۱)، ۱۹۲-۲۱۴.
- خسروی بابادی، مدینه و ملکی، سعید. (۱۴۰۴). عدالت فضایی در توزیع خدمات آموزشی در شهرستان‌های استان خوزستان. *جغرافیا و روابط انسانی*، ۷(۴)، ۱۹۸-۲۰۷.
- شاکری، عبدالرسول. (۱۴۰۳). نگاهی تاریخی نقادانه به برنامه‌ی درسی رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی از جهت انطباق با نیازهای جامعه و اشتغال‌پذیری. *پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی*، ۲۸(۵۵)، ۱۷۱-۱۸۸.
- عباس زاده ز.، ذاکری غ. ع.؛ و حق‌شناس گتابی ف. (۱۴۰۴). نقد مقایسه‌ای تدریس کتاب‌های عربی مقطع راهنمایی و دبیرستان در دو دهه ۱۳۷۰ و ۱۳۹۰. *گنجینه زبان و ادبیات فارسی*، ۳(۱)، ۱-۱۸.
- متقی زاده، عیسی، پورکریمی، فاطمه و پروینی، خلیل. (۱۴۰۴). بررسی میزان تحقق اهداف آموزش زبان عربی در مدارس ایرانی از نظر متخصصان با تمرکز بر محتوای کتاب‌های درسی. *پژوهش در آموزش زبان و ادبیات عرب*، ۷(۱)، ۵-۳۲.
- نورسیده، علی‌اکبر. (۱۴۰۴). بررسی اثربخشی روش‌های نوین تدریس عربی در آموزش مهارت‌های ۴ گانه زبانی در مدارس. *پژوهش در آموزش زبان و ادبیات عرب*، ۷(۱)، ۱۰۶-۱۲۸.

- Assante, G. M., Popa, N., & Grădinariu, T. (2022). Evidence to the Need for a Unifying Framework: Critical Consciousness and Moral Education in Adolescents Facilitate Altruistic Behaviour in the Community. *Behavioral Sciences*, 12(10), 376. <https://doi.org/10.3390/bs12100376>
- Harefa, D., & Hulu, F. (2024). Mathematics Learning Strategies That Support Pancasila Moral Education: Practical Approaches for Teachers. *Afore*, 3(2), 51-60. <https://doi.org/10.57094/afore.v3i2.2299>
- Kim, A., & Kim, S. (2023). The Moral Educational Significance of a Study on the Development of a Self-Esteem Improvement Program for Elementary School Students. *Korean Association for Learner-Centered Curriculum and Instruction*, 23(7), 761-776. <https://doi.org/10.22251/jlcci.2023.23.7.761>
- Liu, G., & Zhang, G. (2021). Teaching Reform of Moral Education Based on the Concept of Output Oriented Education. *International Journal of Electrical Engineering Education*, 60(2_suppl), 455-464. <https://doi.org/10.1177/00207209211005263>

- Moreira, K. H., & Vareiro, R. E. L. (2022). Catholicism in the Civic and Moral Education Textbooks During the Stroessner Government in Paraguay. **Educação Em Revista**, 38. <https://doi.org/10.1590/0102-469837020t>
- Nadziro, M. (2023). The Development of QR Code-Based Arabic Textbooks for Non-Arabic Education Students. **Scaffolding Jurnal Pendidikan Islam Dan Multikulturalisme**, 5(2), 960-981. <https://doi.org/10.37680/scaffolding.v5i2.3386>
- Nieto, S., & Bode, P. (2012). *Affirming diversity: The sociopolitical context of multicultural education* (6th ed.). Pearson.
- Pennycook, A. (2017). *The cultural politics of English as an international language*. Routledge.
- Putra, H. P., & Hayeesama-ae, S. (2022). Ibnu Miskawaih: Philosophical Thoughts on Moral Education and Its Relevance to Contemporary Islamic Education. **Potensia Jurnal Kependidikan Islam**, 8(1), 77. <https://doi.org/10.24014/potensia.v8i1.16864>
- Rusli, R. K. (2024). Arabic Language Implementation Viewed From a Social and Cultural Perspective at Maitreechit Withayattan School Bangkok. **International Journal of Language Education**, 8(1). <https://doi.org/10.26858/ijole.v8i1.60907>
- Skutnabb-Kangas, T. (2000). *Linguistic genocide in education — or worldwide diversity and human rights?* Lawrence Erlbaum Associates.
- Wheeler, K. (2023). Educating children as sustainable citizen-consumers: A qualitative content analysis of sustainability education resources. **Journal of Moral Education**, 1-21. <https://doi.org/10.1080/03057240.2022.2159344>